

خسته و کوفته می شود.

اعداد ۱۱، ۱۲-۱۱، ۱۷-۱۴، ۲۴-۳۰



موسی به خداوند گفت: «چرا با خدمتگزار خود به بدی عمل کردی؟ و چرا در نظرت فیض نیافتم، که بار تمامی این قوم را بر من نهادی؟ 12 آیا من به همه این قوم آبتن شده‌ام؟ یا من ایشان را زاده‌ام که به من می‌گوئی، "همچون دایه که طفل شیرخواره را می‌برد، آنان را بر سینه خود ببر،" به سرزمینی که برای آجدادشان قسم خوردی؟

من به تنهایی یارای حمل تمامی این قوم را ندارم؛ این بار برای من بسیار سنگین است. 15 اگر می‌خواهی با من بدین‌گونه عمل کنی، پس اگر در نظرت فیض یافته‌ام مرا به یکباره پگش تا تیره‌بختی خود را نبینم «نصب مشایخ 16 پس خداوند به موسی گفت: «هفتاد تن از

مشایخ اسرائیل را که می‌دانی مشایخ قوم و صاحب منصبان آنانند، نزد من گرد آور و ایشان را به خیمه ملاقات بیاور تا در آنجا با تو بایستند 17. و من نازل شده، در آنجا با تو سخن خواهم گفت، و از روحی که بر توست گرفته، بر ایشان خواهم نهاد تا با تو بار این قوم را حمل کنند و تو به تنهایی آن را حمل نکنی.

پس موسی بیرون آمده، سخنان خداوند را به قوم بازگفت. و هفتاد تن از مشایخ قوم را گرد آورد و ایشان را گرداگرد خیمه قرار داد 25. آنگاه خداوند در ابر نازل شده، با موسی سخن گفت و از روحی که بر وی بود، گرفته، بر آن هفتاد شیخ نهاد. و چون روح بر ایشان قرار گرفت، نبوت کردند ولی بدان ادامه ندادند 26. اما دو مرد در اردوگاه باقی مانده بودند که نام یکی إلداد بود و نام دیگری میداد، و روح بر ایشان نیز قرار گرفت. ایشان در زمره ثبت‌شدگان بودند، اما به خیمه ی بیرون نرفته بودند، و در اردوگاه نبوت کردند 27. آنگاه جوانی دوان دوان رفته، موسی را خبر داده، گفت: «إلداد و میداد در اردوگاه نبوت می‌کنند.» 28 پس یوشع پسر نون که از جوانی دستیار موسی بود، گفت: «ای سرورم، موسی، ایشان را باز دار 29.» اما موسی وی را گفت: «آیا تو به‌خاطر من خسد می‌بری؟ کاش که تمامی قوم خداوند نبی بودند و خداوند روح خود را بر ایشان إفاضه می‌کرد.» 30 پس موسی و مشایخ اسرائیل به اردوگاه بازگشتند.

«خسته و کوفته می شوم به اندازه کافی کار می کردم. تمام شدم.» اینگونه است که یوهان سیباستین باخ ماریا را در بیست و دومین آهنگ کننتاتی خود نشان داده. باخ در آریایی که در لایپزیگ در سال ۱۷۲۷ ارائه کرد، ما را به احساس غم و اندوه عمیق می‌کشاند. این یک احساس غم انگیز است که بسیاری از مردم می‌خواهند با صدای بلند در حال حاضر فریاد بزنند: مانند مادر ۸ فرزند پس از اینکه بار دیگر از طریق کار روزمره با فرزندانش رنج کشیده بود. مانند فردی که بعد از ۲ دهه جابستن را تحمل کرده و بعد از اینکه بدون قبولی حدود ۲۵۶ درخواست شغلی را فرستد. مانند فردی که بعد از ۸ سال هنوز حق اقامت در آلمان را ندارد. همچنین فردی که باید جهنم وحشتناکی را در جنگ تجربه کنند. نکته آخر، فردی که در دوران پیری از زندگی خسته شده و چشم به راه مرگ است. کافی است! خسته و کوفته شوم! به اندازه کافی داشته‌ام! اسرائیلی‌های آن زمان همین جمله را ابراز می‌کردند. آنها از غذای بیابان‌هایی که هر روز در بشقاب‌هایشان می‌گذاشتند سیر شده بودند. به نظر آنها انجام کار بُردگی در مصر بهتر است. تنها چیزی که دوست داشتند به آنها فکر کنند، قابلمه‌های گوشت مصر بودند. آرزو می‌کردند به عقب برگردند و آرزوی مک دونالد مصر شدند.

و موسی هم نتوانست ادامه دهد. شاید کسی است که ما می‌توانیم بهتر از همه درک کنیم. قبل از اینکه خدا او را صدا بزند، او زندگی بسیار مناسبی داشت. به دلایل موجه، او ابتدا به شدت در برابر اراده ی خدا بود که می‌خواست او را به عنوان فعال اسرائیلی تقدیس کند. هنگامی که خدا او را به یک پیامبر متقاعد کرد، به یک صحرای بسیار معقولی تبدیل شد. حتی یک بار خودش را به عنوان قربانی معرفی کرد. و سپس گفت: «خداوند ترجیح می‌دهم من را بکشی و بنی اسرائیل زنده بماند.» اما حالا هنگامی که آنها دوباره شروع به شکایت کردند، برایش کافی بود. موسی خسته شده بود. او می‌خواست در نهایت تسلیم شود، استعفا دهد و تسلیم شد. گفت: «اینها بچه‌های من نیستند خدایا می‌بینی با آنها چه کار می‌کنی. در نهایت به شما بستگی دارند.

امروز ما پنطیکاست را جشن می‌گیریم. این روز تولد کلیسا است. کلیسا قوم خدا در عهد جدید است. قوم خدا در عهد جدید شبیه قوم اسرائیل هستند. کسانی هستند که به سادگی از آنچه که کلیسا یکشنبه پس از یکشنبه پیشنهاد می‌کند حوصله ندارند. برخی حتی به عقب نگاه می‌کنند و می‌خواهند به زندگی گذشته باز گردند. آنها نان عادی را که در کلیسا است دیگر نمی‌خواهند و می‌خواهند ادیان دیگر و چیزهای دیگری را امتحان کنند. شاید برخی از شما سؤالات بسیار مشابهی از آن یا دیگری داشته باشید: شاید فکر می‌کنید: «او، اگر در ایران مانده بودم؟ اگر جرات نمی‌کردم این راه سخت را به کشوری جدید طی کنم. قبلا همه چیز بهتر بود!»

حتی کشیشان نیز پیامبران صحرای واقعی در مواقع بحران هستند. شما می‌توانید آن را در سراسر کشور بشنوید. دیگه حوصله ندارند. دیگر نمی‌خواهند از "فرسودگی شغلی" رنج بکشند. در چنین شرایطی فقط یک راه حال وجود دارد: اگر چیزی

دیگر کمک نمی کند، باید به طبقه ی اجرایی بروید. باید با رئیس صحبت کنید. و اگر جرات دارید، حتی می توانید او را از طریق استعفا خود تهدید کنید. این دقیقاً همان کاری است که موسی انجام داد. او به سوی رئیس ارشد رفت. نزد خدا رفت. گفت: « به هر حال بنی اسرائیل فرزندان من نیستند، بلکه فرزندان تو هستند. حالا ببینید چطور با آنها کنار می آید. من به پایان توانای رسیده ام» اما خداوند که باید به شکایات مردم و موسی گوش فرا می داد، راه حل بسیار عملی برای مشکلمان پیدا کرد. موسی بایستی کمک کننده بگیرد. قرار بود ۷۰ نفر را استخدام کند. آن ۷۰ نفر بایستی بار موسی را با هم تقسیم کنند. در نگاه اول، این ایده خیلی خوب به نظر می رسید. با استخدام دشمنان می توانست بر آنها تسلط داشته باشد؟ سپس آنها بایستی ببینند چگونه می توانستند با کار مردم بهتر کنار بیایند. با این حال، در نگاه دوم، این ایده خطرناک به نظر می رسید. اگر ۷۰ نفر علیه موسی قیام می کردند و شورش را شروع می کردند چه خواهد شد؟ چنین چیزی همیشه اتفاق افتاده بود. اما اکنون خدا بین قوم و موسی ایستاد. آن ۷۰ نفر را نبایستی تنها بگذارد. آنها بایستی یک هدیه ی ویژه دریافت کنند. یک معجزه ی روحانی پیش آمد. آن ۷۰ نفر تحت تأثیر روح خدا قرار گرفتند و توانی کامل را گرفتند. کتاب مقدس این را با این جمله ی ساده توصیف می کند: آنها بیرون خودشان بودند. آن احساسی که فرد بیرون خودش تجربه می کرد نمی توان او را به صورت دیوانه ی مستی به اشتباه نگاه کرد. آنها مانده جوجه های بی سر در حال رقصیدن نبودند. 70 نفری که در اطراف موسی بودند، به کار خدا تقدیس شدند. معنی بیرون خودشان این است که آنها بیرون خودشان در کنار خدا بودند. آنها نمی توانستند کاری را بدون خدا انجام دهند. به این دلیل نزد خدا می آیند. به همین دلیل است که به ۷۰ نفر توانایی های ویژه داده می شود تا طبق خواست خدا عمل کنند. انسان نمی تواند این کار را به طور طبیعی انجام دهند. به این دلیل است که آنها عقل خدا را نداشتند. آنها همچنین قدرتی نداشتند که به خدا ایمان داشته باشند یا اراده او را انجام دهند. مارتین لوتر در بخش سوم اعتقادنامه ما توضیح می دهد: " من ایمان دارم که من با خرد و یا با قدرت خودم نمی توانم به عیسی خدای من، ایمان داشته باشم و یا به سوی او بروم بلکه این روح القدس بوده که من را از طریق کلام خدا فرا خوانده و با نشان دادن رحمت و ایمان حقیقی و من، آنرا دریافت کردم. " آیا تا به حال این جمله را شنیده اید، یا شاید خودتان به آن فکر کرده اید؟ "ایمان چیزی است که مسیحیان در مورد آن صحبت می کنند و همه آن مسایل خوب به نظر می رسد، اما با وجود آن خودم نمی توانم به خدا ایمان داشته باشم." اگر این جمله را شنیده اید یا خودتان گفته اید، دقیقاً درست متوجه شده اید. فقط شما نیستید که اینگونه فکر کرده اید، تک تک مسیحیان همینطور فکر می کنند. باید در مورد ۷۰ نفری که در اطراف موسی بودند نیز همینطور باشد. بدون خدا آنها بی فایده بودند. اما یک اتفاق خارق العاده باید وارد کند. و چه پدیده ای: وقتی خدا ۷۰ نفر را آماده کرد، آنها جوجه های پریان شده و گوشت را از بهشت آوردند. چه معجزه ای! تصور کنید یکی از شما هدیه ی روحانی را دریافت می کند و ناگهان قدرت توزیع پاسپورت آلمانی را در اینجا در کلیسا دارد! و شاید در همان اندازه اجاره خانه و تلفن و هر چیز دیگری که می توانید آرزو کنید وجود داشته باشد! چه جشن فوق العاده! اما حتی در این داستان موسی مشخص شد که این مهمانی بدون شکم درد به پایان نرسید. روح خدا نمی تواند فقط برای پر کردن شکم باشد! ممکن است بنی اسرائیل در ابتدا چنین فکر می کردند. اما از این همه غذا مریض شدند. بنابراین می توانیم خلاصه کنیم که: شاید تمام ماجرا ی موسی فقط برای این بود که روشن شود حتی اگر خدا جوجه های سرخ شده را از بهشت بباراند، ما انسان ها همیشه گرسنه خواهیم ماند. گرسنگی واقعی و تشنگی واقعی را نمی توان با پر کردن شکم از ما دور کنید. موسی در برابر این گرسنگی کاری نداشت. ۷۰ نفر هم همینطور. مردم بی انتها به شکایت ادامه می دادند و هرگز واقعاً راضی نمی شدند. نه، حتی با پر شدن شکم. اما خدا نخواست که ما به روش های قدیمی ادامه دهیم. او می خواست همه چیز کاملاً متفاوت باشد. او می خواست روحش به طور کامل بر ما جاری شود. او واقعاً می خواست که ما از روح القدس پر شویم تا خدا خیلی به ما نزدیک شود. ما قوم او و او خدای ما است. خدا همه اینها را از طریق عیسی انجام داد. در عیسی ما تحقق تمام آنچه موسی بایستی انجام می داد را می بینیم. عیسی نیز فشار لجاجت انسان را احساس کرد و خواست مانند موسی تسلیم شود. این وسوسه بزرگ بود که به سادگی مردم خدا را تنها بگذارد. هنگامی که او دعا کرد: "خداوندا، این جام را از من دور کن"، آشکار است که با درخواست موسی تفاوت چندانی نداشت: اما عیسی ۷۰ یاور در کنار خود نداشت. حتی وفادارترین شاگردان او برای دعا کردن هم نمی توانستند کمک کنند. عیسی وسوسه را احساس کرد. اما او کاملاً در کنار خدا ماند. در عیسی می بینیم که چگونه او به سادگی اراده خدا را بدون قید و شرط انجام می داد و علاوه بر این، عشق بی حد و حصر او را نیز به ما نشان می داد. به همین دلیل است که او نمی تواند فقط شکم ما را پر کند، بلکه می تواند از شر دشمنان واقعی خلاص کند: گناه، مرگ و شیطان. تنها در این صورت است که می تواند یک معجزه ی روحانی رخ دهد. و این دقیقاً همان چیزی است که در پنطیکاست اتفاق افتاد. این روح موسی نبود که در آنجا به ما داده شد، بلکه روح عیسی بود. به همین دلیل، رسولان توانستند با گفتن کلام خدا در پنطیکاست ادامه دهند. چون چنین بود، امروز کلام خدا نیز به ما می رسد. دیگر آرزوها و خیالات دل خود مان در اهمیت نیستند، بلکه انتقال کلام خدا و شنیدن و درک کلام خدا مهم هستند! اراده ما الان این نیست که شکم را پر کنیم، بلکه اراده ما این است که اراده خدا را رعایت می کنیم. چقدر دوباره به آن نیاز داریم! افرادی که نمی خواهند فقط منظور خود را بیان کنند، اما هر چه خدا می خواهد می گویند! مهم نیست که چقدر دوباره به آن نیاز داریم، کلام خدا مانند آب روشن و ژلال به عمیق ترین مکان های قلب ما جاری می شود. کلام خدا نه فقط برای سیر کردن شکم و آرزوهایمان آمد، بلکه به جایی ضروری و به مکان سیاه و به زنجیر گناه می آید. تا دوباره به آن مکان بدرخشد. تا ما انسان ها دوباره به صورت همدیگر نگاه کنیم. اینکه بتوانیم دوباره به یکدیگر اعتماد کنیم.

در آن زمان موسی بین خدا و قوم ایستاد. امروز عیسی بین خدا و ما ایستاده است. او هرگز از دوست داشتن ما خسته نمی شود. او هرگز از ایستادن برای خدا و برای ما خسته نمی شود. به همین دلیل است که پنطیکاست یک آریای غم انگیز "من به اندازه کافی دارم" نیست، بلکه جشن شادی است: " به این دلیل بیایید پنطیکاست را جشن بگیریم. آمین